

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

این کیف سامسونت ما است! ما که از این کیفهای قشنگ مانند شما نداریم! الان طلبه‌ها هم مثل این دولتی‌ها کیفهای سامسونت قشنگ می‌خرند، دستشان می‌گیرند و بیرون عبا می‌گیرند اما ما این را زیر عبا گرفتیم، دیدیم که این خلاف شئون است! می‌گویند که وقتی مرحوم مدرّس رفته بود خارج، دید همه با خودشان کیف می‌برند - مدرّس خیلی مرد بزرگی بود، حالاتی هم داشت، بی‌هیچی نبود، یک چیزهایی داشت - کیفهای چرمی و چرم هم خب چرم گاو است، این چرمهای گاو را گذاشتند روی میز، مدرّس هم که یکدانه زنبیل دستش بود و در زنبیل لُنگ داشت؛ اسناد را در لُنگها پیچیده بود. اینها دیدند که از داخل لُنگ قصد دارد چیزی بردارد، فکر کردند شلوار و وسایل حمامش است؛ گفتند: آقا این چیست؟ گفت: این همان است که شما می‌خواهید. شما آن را برداشتید در چرم گاو

گذاشتید، ما این را برداشتیم در لُنگ تمیز و قشنگ، خیلی با دقت گذاشتیم که عرق نکند. چون چرم عرق می‌کند، پوسیده می‌شود دیگر، آن هم اسناد است آقا! اسناد یک مملکت که نباید عرق کند! لُنگ را باز کرد و گفت: اگر مطلب می‌خواهید، بفرمایید! این هم مطالبی که هست، اسناد و مدارک. اگر چرم گاو می‌خواهید، اینها همه گاو و چرم گاو و ... ما همه به دکور داریم می‌پردازیم، حالا این کیف اسناد ما است، از این کیفهای خیلی خوب!

خدا رحمت کند مدرّس را که یکی بود و آن هم رفت. یک نقطه ضعفی داشت مدرّس و آن این که در برابر تقاضا و عجز و التماس دیگران استقامت نداشت، این نقطه ضعف او بود. یعنی اگر یک نفر می‌آمد از او تقاضایی می‌کرد و خلاصه مقداری عجز و لابه می‌کرد، از آن خواستش عقب‌نشینی می‌کرد و همین باعث شکست او در برابر رضاشاه شد. رضاشاه آمد و پای مدرّس را بوسید، در همان موقع که بین ایشان اختلاف بود و خودش را هم به حال گریه درآورد. همه سیاسیون اصلا فریب و نیرنگ و تزویر

هستند، همه سرتاپا کلک هستند، از آن موی سر گرفته تا ناخن پا، شما یک سرسوزنی غیر کلک نمی یابید، سیاسیون همین هستند. حالا رضاشاه با آن وضعیت و مقامش آمده پای مدرّس را دارد می بوسد و خودش را هم به حال گریه درآورده و لذا مدرس را فریب داد، گول زد و بعد خود همین بلای جاننش شد؛ این نقطه ضعف ایشان بود.

انسان وقتی که به یک مسئله به نحو متقن می رسد، نباید در قبال برخوردهای اغواگر دیگران عقب نشینی کند، برخوردهای اغواگرانه! چون اینها که توبه نمی کنند، شکل عوض می کنند، ظاهرشان را عوض می کنند، توبه که در کارشان نیست، توبه گرگ مرگ است! امروزه یکی یکی دارد مرگ خلق الله می رسد، همه جا شلوغ شده، اوضاع دنیا خیلی به هم ریخته است، مسئله غیر عادی است!

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

نمی دانم دوستان نسبت به مطالبی که مرحوم آقا در مسئله کفایت احرام از محاذات میقات داشتند

اطلاع پیدا کردند یا نه؟ اگر شما بخواهید در این مطالب تفحص کنید البته در سایر تقریرات و سایر کتب مؤلفه در حج اضافه بر این مطالب چیز دیگری نیست، فقط بعضی از نکات هست که اتفاقاً روی آن نکات باید تکیه کرد ولی مرحوم آقا در این جا به اشاره گذشته‌اند و نسبت به آن چندان مطلب را باز نمی‌کنند عمده دلیل برای کفایت احرام از محاذاة همان طوری که عرض شد روایت عبدالله بن سنان است غیر از این ما روایتی نداریم و روایات دیگر دلالت بر جواز احرام برای معذورین می‌کند در غیر از موارد موقّته، مثل خوف از مرض یا برد شدید یا عدم فرصت کافی برای احرام از میقات بعید که در این موارد مثلاً ممکن است شخصی وارد جدّه می‌شود و نتواند به جحفه برود. فرض کنید که پنج ساعت بیشتر فرصت ندارد و پنج ساعت می‌تواند بماند اتفاق هم افتاده که یک همچنین شخصی وارد شده و می‌خواهد عمره مفرده انجام بدهد و پنج ساعت هم بیشتر وقت ندارد اگر او بخواهد از جدّه به جحفه برود، همین رفت و آمد وقتش را استیجاب

می‌کند در این جا از ادنی الحل می‌تواند احرام ببندد یا کسی که خوف سرما و برد دارد، خب فرموده‌اند که می‌شود برود از میقات نزدیک یا ادنی الحل احرام ببندد یا فرض کنید برای کسانی که منزلشان مادون مسافت بین میقات و بین حرم است که خود نفس منزلشان در آن جا حرم است اینها موارد خاصی است که در خود روایات هم ذکر شده است.

اما بحث به نحو اختیار است لذا امام می‌فرماید باید برگردد و از همان میقاتی که گذشته دوباره احرام ببندد الا این که دیگر فرصتی نداشته باشد در غیر این صورت یا کار حرامی است یا در صورت خطا، کار حرامی نکرده و خطا کرده است ولی در صورت اختیار و عالما و عامدا آیا این محاذاة با میقات کفایت می‌کند یا نه؟

روایاتی که در این جا داریم می‌فرماید که «فلیس لاحد أن يعدوا من هذه المواقیت الی غیرها» این یک دسته است که نسبت به این افراد دلالت بر انحصار موقیت می‌کند برای کسانی که می‌خواهند احرام ببندند اما صحبت در این است که ما آن چه را که در

روایات داریم نسبت به فقهای که قائل به عدم جواز احرام هستند از محاذاة میقات عمده دلیل اینها عبارت است از این روایاتی که دلالت می‌کند بر انحصار «مواقیت التي وقتها رسول الله که فلیس لاحد ان یعدوا منها» برای این افراد در ابتدای امر می‌تواند دلیل موجّهی باشد و در این روایات محاذاة با میقات نیامده است پس بنابراین این روایات دلالت می‌کند بر این که احرام برای محرم از نفس این امکانه خاصه باشد روایات هم که زیاد است در بعضی از روایات مثل روایت موسی بن جعفر حتی در آن تحذیر است که مگر تو می‌توانی از خودت مواقیت را کم یا زیاد کنی؟ و دلالت دارد که حضرت ناراحت شدند از این که چرا آن شخص با آن افراد که مخالف مذهب بودند زودتر احرام نبسته و بعد آمده آن جا احرام بسته!

اشکالی که بر این مسئله وارد می‌شود این است که گرچه در این روایات انحصار مواقیت است ولیکن در این روایات قید شده است که برای کسی که مرور می‌کند از اینها لیس لاحد ان یعدوا؛ یعنی تجاوز کند

و از این میقات رد شود مگر محرماً حالا اگر کسی از این میقات رد نشد تکلیف او چیست؟ میقات این جا است و این شخص دارد از این جا می آید تکلیف این چیست؟ به میقات کاری ندارد؛ یعنی باید از اینجا بچرخد از این جا بایستد و محرم شود؟ این که مرور از میقات نیست عُرْفاً مرور از این میقات نمی گویند. اشکالی که در این جا بر این نظریه وارد است این است که این میقات برای کسی است که مرور کند یعنی راهش از آن میقات باشد ولی از آن اول میقات احرام نبندد و بعد بیاید جلوتر به میقات نزدیکتر برسد یا بیاید به ادنی الحل و امثال ذلک این اشکال وارد است یعنی کسانی که محاذاة با میقات را کافی می دانند اینها می توانند به این مسئله متمسک شوند که گرچه در روایات داریم که «وَقْتُهَا رَسُولُ اللَّهِ» ولی برای کسی که مرور می کند اما کسی که مرور نمی کند نه! پس چیست؟ حداقل این است که حضرت در اینجا ساکت است گرچه اسمی از محاذاة نیامده ولی ساکت است حالا آن سکوت حضرت و به طور کلی سکوت ائمه علیهم السلام نسبت به

افرادی که از محاذاة میقات سیر و حرکتشان هست، آن سکوت با قرائن و شواهد یا با ادله دیگری که ممکن است در این جا باشد، نه این که مقید شود بلکه آن سکوت می آید ظهور پیدا می کند. پس بنابراین مسئله اصلی این است که این مواقیت، مواقیتی است برای کسانی که عبور می کنند از این میقات، این یک مسئله.

جوابی که ممکن است از این قضیه داده شود در این جا این است که گرچه رسول خدا در این جا ساکت بوده است از حرکت و سیر طریق حُجَّاجی که مسیرشان از محاذاة میقات است ولی رسول خدا در مقام تشریح مواقیت بوده است ائمه علیهم السلام در مقام تشریح حکم میقات هستند در حالتی که مُعْظَم افراد طبعاً از محاذاة میقات مرور می کردند. این را ببینید این مسئله، مسئله استنباطی و اجتهادی است نکته اجتهادی و استنباطی که در این جا فهم ما را نسبت به کیفیت مراد امام علیه السلام و رسیدن به آن حکم و ملاک روشن می کند. این است که بسیاری از افراد و مُعْظَم آن افراد مسیرشان از طریق

میقات نبوده از طریق غیرمیقات بوده و محاذاة با میقات می‌شده، بالاخره هر کسی از هر طرف کره زمین بیاید محاذاة با یکی از میقاتها خواهد بود بالاخره زمین گرد است وقتی که گرد است و کعبه را در آن نقطه بالا فرض کنید و در دور کعبه یک خطوط دایری ترسیم کنید نسبت به شش نقطه که از این نقاط بقاع ارض قرار گرفته است یک خط دایره‌ای قرار دارد که به آن محاذاة با میقات گفته شود و محاذاة هم فقط نه اینکه چسبیده است؛ یعنی در هر کدام از این دایره‌هایی که به دور کعبه ترسیم شده است - چون زمین گرد است - می‌شود محاذاة با میقات که در وسط آن دایره و رأس شعاع کعبه قرار دارد و در نقطه خروجی دایره میقات قرار دارد حالا خود آن میقات می‌شود یک دایره، میقات نزدیک‌تر می‌شود دایره دوم تا نزدیکترین میقات، تا می‌رسد به ادنی‌الحل که خود ادنی‌الحل نیز دارای یک دایره است - البته دایره نیست یک مقداری تفاوت دارد یک کم و زیاد دارد -

رسول خدا که در مقام تشریح، خود میقات را به

عنوان محل برای احرام ذکر کرده است چطور حضرت در مقام تشریح [تکلیف سایرین که از میقات عبور نمی‌کنند را مشخص نکردند] شما فرض کنید روایتی که از عبدالله سنان است، در چند سال قبل صادر شده است؟ دویست و پنجاه سال گذشته است، صد و پنجاه سال از زمان رسول خدا گذشته است، کجای این مدت روایتی داریم، حتی از اهل تسنن، بر این که افرادی که از محاذات میقات عبور می‌کردند احرام می‌بستند؟ تمام افراد از هر جا که می‌آمدند سرشان را کج می‌کردند به سمت میقات و اصلاً از اول مسیرشان را قرار می‌دادند به سمت آن میقاتی که نزدیک به آنهاست. اهل شام مسیرش مشخص است، اهل عراق مشخص است، طائف مشخص است و سایر افراد اینها همه میقاتهایشان مشخص بود و افراد هم بر طبق همان نقشه جغرافیایی که در آن زمان داشتند راههای خودشان را بر همان کیفیت ترسیم می‌کردند.

معظم حرکت افراد از غیر مواقیت بوده است اگر محاذات با میقات در لسان شارع جعل شده بود همان

موقع پیغمبر می فرمود، این مواقیت برای کسی است که مرور کند و محاذاة آن برای دیگران است که بر مواقیت مرور نکنند، روایتی نداریم که: راهتان کج نکنید، این همه راه سیرتان را و طریقتان را طولانی نکنید تا بخواهید به میقات برسید و مثلاً پانزده روز، بیست روز راهتان را اضافه نکنید تا به میقات برسید و از میقات عبور کنید، یک روایت ما نداریم، از خود رسول خدا گرفته تا ائمه که بیایند محاذاة با میقات را به عنوان «احدالمواقیت» معرفی کنند که مواقیت آن مواقیت معلومه هستند مانند یلملم و وادی العقیق و غیرهما و یکی از آن مواقیت هم محاذاة باشد! خیلی خوب مسئله تمام می شد، حل می شد. این که شارع بیاید نگاه کند در مرآی و منظر و افراد را ببیند - منظور از شارع رسول خدا و ائمه نه فقط خود خداوند تبارک و تعالی - و آن حرکت افراد را ببیند و سختی و صعوبت سیر را مشاهده کند و هیچ نگوید و صدایش درنیاید چه مفهومی دارد؟ وقتی که شما مثلاً یک اتوبان از قم به تهران دارید که این طرف است و یک جاده هم آن طرف است حالا اگر به شما

خبر بدهند که این جاده را بسته‌اند و دارند تعمیر می‌کنند و افراد همه باید از آن طرف بروند ساوه و از سلفچگان و دور بزنند خب مردم این همه باید راه بروند، خسته و درمانده شوند و اداره راهنمایی من باب مثال تماشا کند، مردم آن جا ازدحام کرده‌اند و معطل شده‌اند اعم از زن، بچه، پیر و ... گرمای هوا... ولی یک کلام از زبانش درنیاید بگوید این جاده باز است و بسته نیست شما از این جا می‌توانید بروید. شما به این اداره چه می‌گویید؟! حالا در اینجا قضیه یک روز و دو روز نیست که راهشان را کج کنند بروند ذوالحلیفه یا یلملم و امثال ذلک، گاهی اوقات ممکن است یک ماه تفاوت بین مسیر باشد!! آن موقع هواپیمای بوئینگ ۷۴۷ که نبوده، خر بود و کجاوه بود و ... و پانزده روز یا یک ماه طول می‌کشید، دو ماه گاهی از اوقات طول می‌کشید. در این ها بچه هست، پیر هست، هرِم هست، شیخ هست، عجوز هست و اینها با این کیفیت می‌آمدند و رسول خدا و ائمه همین طوری نگاه کنند؟ اصلا معقول است به نظر شما؟! معقول است بگوید که آقا

چرا این قدر راهتان را زیاد می کنید...

اینها که من دارم عرض می کنم نکات اجتهاد است که چطور باید فقیه خودش را ببرد در فضای تکلیف، خودش احساس کند، اگر خود شما به یک همچنین مسئله ای گرفتار می شدید با عیالتان و با مادرتان می رفتید و او مریض می شد و راه اضافه می رفتید به شارع چه می گفتید؟ می گفتید زبان نداشتی بگویی از اول بیا از این طرف برو؟! پدرمان درآمد، قضیه، قضیه یک فرسخ و دو فرسخ نیست، صدها فرسخ ممکن است تفاوت داشته باشد، هشتصد فرسخ تفاوت داشته باشد، نه این که مسئله یک کیلومتر باشد و بگوییم که حالا یکخرده آسایش و راحتی او کم بشود ثواب بیشتر می برد! مسئله مسئله راه است، صعوبت است، گرما است، سرما است، اتلاف است، تمام اینها در مسئله هست یک روایت شما پیدا کنید که از زمان رسول خدا تا زمان غیبت امام علیه السلام باشد که محاذاة با میقات درست است. ما می گذاریم روی چشم و می گوییم در مقابل این همه روایت همین یکی کافی است و

بس است کو؟ البته به روایت عبدالله بن سنان می‌رسیم، این را فعلاً بگذاریم کنار، غیر از ایشان یک روایت دیگر هم داریم که در سندش عبدالله بن سنان هست پس یک روایت است منتهی به دو جور نقل شده است، سلسلهٔ سند دو جور است و هر دو به عبدالله بن سنان است که فرد موثقی است و روایت صحیح‌السند است و در این مسئله حرفی نیست. پس اشکال وارد نمی‌شود برای این که رسول خدا... اشکالی که خود مرحوم آقا هم کردند و دیگران هم کردند. - ظاهراً همین است اگر یادم باشد، من جدیداً مطالعه نکرده‌ام همان سالهای پیش بود و دوباره مراجعه نکرده‌ام، آن اشکالی که شده بود، یعنی در سایر تقاریر این مسئله هست - که روایت برای کسانی است که از میقات عبور می‌کنند، غیر از میقات را حضرت ساکت است، وقتی که ساکت شد چه اشکالی دارد که احرام از میقات باشد؟ این مسئله درست که در روایات نداریم همه حُجَّاج، همه مُحْرَمین، کل المحرمین، کل من یأتی للحج و للعمرة، به این عبارت نداریم بلکه برای کسی که

مرور می کند داریم «لمن يعدوا» یعنی مرور می کند، تجاوز می کند، باید از این مواقیت باشد، بسیار خوب این را قبول داریم هر کسی از میقات عبور می کند باید احرام ببندد و نمی تواند بدون احرام عبور کند و اگر چنین کرد باید دوباره برگردد. ولی صحبت در این است که هر کسی که از این جا عبور نمی کند از محاذات میقات عبور می کند و بلکه شاید بتوان گفت اگر نگوییم بیشتر و معظم حتی نسبت به فرض کنید که افراد مثلاً امروزه اکثر افراد از محاذات با میقات عبور می کنند نه از خود میقات الان می بینید حجاج را دارید می بینید از کیفیت سیر ایشان را دارید می بینید کجا واقعاً و حقیقتاً مرور می کنند؟ اگر یک عده قلیلی باشند که از همان خود نفس میقات بخواهند مسیرشان در آن جا باشد مسیری وجود ندارد! خیلی از اینها همه خاکی است یعنی این قدر کم است سایرین در این مواقیت که اصلاً نیامدند به طرق رسیدگی کنند به همان کیفیت سابق باقی مانده است.

احکام برای افراد در همه ازمه بایستی که

مشخص شود تکلیف باید مشخص شود، وقتی رسول خدا می‌فرماید برای کسی که مرور کند نمی‌تواند نسبت به مسئله دیگر ساکت باشد، این سکوت حضرت چه معنا دارد؟ بالاخره ما نمی‌توانیم بگوییم در مقام سکوت تکلیف نیست، یا تکلیف به جواز است یا تکلیف به عدم جواز است، از این دو خالی نیست. شما فرض کنید که دو نفر هستند شما هم دو تا پرتغال دارید به یکی می‌دهید و یکی را می‌گذارید این جا می‌گویید آقا تکلیف این چیست؟ این پرتغال را شما همین طور نگه دارید آن فرد را هم به همان نحو رها کنید یا باید به او داد یا این که نداد، مشخص کنید، این که همین طوری نگه دارید و او هم ساکت باشد نمی‌شود بالاخره در این جانیت شما در این میانه چیست؟ آیا بر اعطاء است یا بر عدم اعطاء؟ سکوتی که در این جا شده است نسبت به محاذاة میقات به کدام یک از دو طرف این معادله باید حمل کرد؟ بر جواز احرام یا عدم جواز احرام؟ صحبت در این است شما جواز احرام را از کجا اثبات می‌کنید؟ این یک مسئله است که نسبت به این مسئله

اشکال است مطلبی که در این جا مطرح شده است و بسیاری از فقها این را مطرح کردند و آن طوری که من یادم هست نمی‌دانم شما مطالعه کرده‌اید که تشبّث به همان قواعد کلی است قواعد کلی اباحه در جواز احرام است به قاعده همان اصل جواز فعل تا مادامی که از شارع نهی رسیده باشد شما می‌توانید از هر جا که هست احرام ببندید تا وقتی که شارع نهی نکرده باشد صحبت در این است در مسائل توقیفیه که در آن جا اصول جاری نیست در آن جا باید تعبد بر شارع باشد در آن جا چه قاعده‌ای حاکم است؟ فوراً بگویید اشتغال!! وقتی که شارع، طواف احرام را در این جا الزام می‌کند بر مکلف و نسبت به آن احرام ساکت است در این صورت چه حکمی برای مکلف است که مکلف قطع به براءت ذمه و رفع اشتغال ذمه و تکلیف داشته باشد؟.

تلمیذ: بر اساس همان روایت عبدالله بن سنان که احرام از محاذاة جایز است شاید روایتی بوده باشد به دست ما نرسیده باشد.

استاد: شاید هم نبوده است و لذا به دست ما

نرسیده است.

تلمیذ: خب روایت عبدالله بن سنان که بوده.

استاد: همین! گفتم که بعدا ما راجع به آن صحبت می‌کنیم، ببینید این که شاید و ممکن است و امثال آن را اصلا از بحث به طور کلی باید خارج کنیم شاید را می‌دانید چه کسانی می‌گویند؟ هر کسی بماند و راه را نیابد می‌زند به شاید، شاید بوده است، قدما بر مسائلی و ... اینها همه اشتباه رفتن است شاید نداریم، ما هستیم و این روایات و قرائن و شواهدی که ملموس است و مورد دقت و مورد مطالعه، همین، چیز دیگری نداریم با شاید انسان نمی‌تواند فتوا بدهد. با شاید انسان نمی‌تواند اجتهاد کند. روایت امام صادق باشد روی چشم دیدید دیدید، ندیدید، خب مُثاب هستید یا این که معفو هستید، در هر صورت این گونه نیست که لازم باشد حتما نسبت به همه اصواب و همه مسائل اشراف داشته باشید.

ما بنده‌ای هستیم مثل همه بندگان خدا بی دلیل هم برای مردم پُر زیادی ندهیم خودمان را مالک

الرقاب مردم تصور نکنیم به مقدار سوادمان به مقدار
بضاعت مُزجاتمان نگاه می‌کنیم آن چه که به نظر ما
می‌رسد می‌گوییم در این هم باید مدعی باشیم که
اشتباه می‌کنیم خطا می‌کنیم و بسیاری از مردم از ما
بهتر می‌فهمند، آقا بهتر می‌فهمند، هنوز گاه
نخورده‌اند! بعضی غذا هم به ایشان بدهی می‌روند
گاه می‌خورند به آنها کار نداریم، نه همه این طور
نیستند می‌فهمند و با شاید و اینها مطلب کشف
نمی‌شود این شاید را اصلاً به طور کلی از ذهنمان
ببریم بیرون. آن طلبه‌ای که در ذهنش شاید می‌آورد
یک قدم دیگر نمی‌تواند بردارد. یک مجتهد شاید در
ذهنش نیست، احتمال در ذهنش نیست قرینه در
ذهنش می‌آید، شاهد در ذهنش می‌آید، شواهد در
ذهنش می‌آید ولی شاید و احتمال در ذهن نباید بیاید
این مسئله مسئله مهمی است ما هستیم و آن زمان،
الان داریم مسئله را بررسی می‌کنیم افرادی که در آن
زمان بودند مگر آن افراد همه از خود مواقیت بودند
اگر همه از خود مواقیت بودند پس چرا شخص به
امام صادق می‌فرماید می‌خواهد راهش را عوض کند

از غیر ذوالحلیفه برود پس معلوم است هزار تا راه بوده است حضرت می فرماید: که سته امیال از مدینه دور بشود و بعد از محاذاة میقات احرام ببندد این طور نبوده است که فقط افراد منحصر باشد حرکتشان از همین ذوالحلیفه و مدینه و سایر مواقیت. گذشته از این دلیل، اگر قرار باشد محاذاة با میقات صحیح باشد مردم مگر چه مرضی دارند که همه بیایند ذوالحلیفه؟ هر که این طرف است همان جا خر را سوار می شود و راه می افتد و می رود.

اصلاً چرا باید بیاید ذوالحلیفه؟ فاصله اش یک کیلومتر باشد، خب باشد، محاذاة محاذاة است دیگر، محاذاة که دُم ندارد بعد هم اختیار دست من است بله اگر یقۀ من را گرفتند و طناب گردن من انداختند کشیدند که وسط ذوالحلیفه و مسجد شجره آن وقت باید احرام را ببندیم. چون در این جا روایت فلايجوز لأحد أن يعدوا عن المواقیت الا ما وقتها رسول الله را شامل می شود ولی بنده دلم می خواهد فرض کنید که بیایم این جا دو یا سه روزی وقت دارم و هوا هم خنک است، بلند می شوم دو کیلومتر

سه کیلومتر می‌آیم این طرف‌تر چرا از این جا برگردم؟ سه کیلومتر! چه اشکال دارد چرا سه کیلومتر حالا نمی‌گوییم سی روز چرا برگردم، محاذاة محاذاة است دیگر! یعنی شما می‌پذیرید یک همچنین مسئله‌ای را و ملتزم می‌شوید که ما محاذاة را بیاییم تخصیص بزنیم که حتما محاذاة محاذاة بعیده باشد؟ اگر قریبه باشد شارع اجازه نمی‌دهد؟!

نه این گونه نیست در این اتاق هر کجای آن شما می‌توانید نماز بخوانید همین قدر به این طرف نماز بخوانید به این طرف و آن طرف نخوانید می‌خواهید این جا بخوانید آن جا بخوانید هر جای اتاق بخوانید شارع به شما اجازه می‌دهد نظر ندارد بر این که حتما فرض کنید که یک مکان خاصی برای این قضیه باشد لذا این اشکال در این جا هست.

وقتی که شما یقین به اشتغال ذمه بر احرام دارید که باید محرماً باشد و وقتی که شما در این جا شک کنید که احرامی را که بسته‌اید از این نقطه این احرام مورد رضای شارع هست یا نه، در آن جا آیا قائل به اصل براءت می‌شوید؟ براءت از الزام به حضور در

مواقیت؟ برائت از صعوبت و تکلیف شاقّ بر آن شخص؟ آیا در این جا قاعده برائت و قاعده جواز و قاعده حلّ و امثال ذلک جاری می شود؟ یا این که نه در این جا بایستی به مقتضای اشتغال باید در این جا یقین به رفع تکلیف به واسطه بقاء رضای شارع داشته باشیم؟ کدام یک از این دو را انجام می دهید؟ بسم الله این شما و این هم اصولی تا این جا شما خوانده اید. وقتی که تکلیف به صلاة ظهر می آید و شما نسبت به قبله در این جا شاک هستید در این جا حکم به برائت تکلیف زائد بر صلاة به جهت واحده جاری می کنید؟ و یا این که صلاة به اربع جهات یا ثلاث جهات و امثال ذالک؟ به کدام یک عمل می کنید؟ آن حکم برائت در جایی است که تکلیف سابق در آن جا سبقت بر شک نگرفته باشد وقتی که تکلیف سابق بر شک شاک است و آن تکلیف ساقط نمی شود الا باتیان بما فیہ رضی الله و بما فیہ رضا الشارع شما دیگر چطور می توانید با قید اصالت برائت و امثال ذلک بخواهید که اصل مثبتی که حتی مواردی که در این جا است که باعث رفع در این جا

صحت تکلیف شود و به واسطه صحت تکلیف رفع
اشتغال تکلیف شود این شد همان اصل مثبت!! یکی
از موارد اصل مثبت است گرچه این را اصولیین ذکر
نکرده‌اند که یکی از مواردش اجرای براءت در سبقت
به تکلیف است این مسئله در این جا مطرح است لذا
قاعده اشتغال بر قواعد دیگر مقدم است یکی از
مسائلی که به نظر می‌رسد دیگران -حالا نمی‌دانم
مرحوم آقا هم در اینجا آورده‌اند یا نه- نسبت به
جواز محاذاة با میقات ادله‌ای که ذکر کردند همین
قضیه تمسک به اصول عملیه در مقام شک در سقوط
تکلیف و عدم سقوط تکلیف است در احرام به
محاذاة میقات.

این که در این جا رفت کنار، خب چه باقی ماند؟
ما چیز دیگری در این جا نداریم یک مسئله‌ای که در
این جا هست علاوه بر این قضیه این است. نسبت
به خود این که عرض شد که نسبت به این مسئله
سکوت است از این جا ما استفاده می‌کنیم که علاوه
بر این که ما در این جا نمی‌توانیم در مقام شک به
جای تمسک به اشتغال، تمسک به اصول عملیه

بکنیم در اصل تکلیف، اشتغال بر سایر اصول عملیه در این جا مقدم است.

مثل همه مواردی که قاعده اشتغال در آن جا جاری است در مسئله طهارت و نجاست و در مسائل اصول موضوعی و اصل حکمی که صحبت آن شد. یک مطلبی که در اینجا نسبت به عدم جریان اصول عملیه هست مسئله قرائن قطعیه در زمان شارع است. این مسئله از اجرای اصول عملی برای فقیه جلوگیری می کند. اگر قرار بود که همین اصل عملی ساری و جاری باشد در زمان شارع چرا مردم نیامدند از محاذاة با میقات احرام ببندند و اصل عملی جاری کنند؟ بلکه همه می آمدند و از همین مواقیت سته محرم می شدند. پس معلوم می شود محذور از اجرای اصل در این جا هست. خب این همه افراد بودند، صحابه، بزرگان، افرادی که می آمدند سوال می کردند، ولی ما روایتی نداریم که به آن تمسک کنیم. لذا یکی از مواردی که شما مشاهده می کنید قطعاً در اینجا لولا آن قرینه خاصه و شواهد خارجی اقتضای جریان اصل عملی را می کند شما برخلاف

آن را می بینید. فرض کنید امام علیه السلام این را گفته است می بیند که این جا جایی است که باید براءت جاری شود شما نمی بینید، مسائل متعددی در اینجا هست من در قسمت براءت عرض کردم در چند مسئله هست که در آن مسائل احتیاط است فرض کنید یکی مسئله دماء است، یکی مسئله نفوس و اعراض است، آن جا شما این مسائل را نمی بینید در صورتی که جا جایی است که اصالت البرائه جای آن است، ولی اشتغال می آید، احتیاط و امثال ذلک در آن جا می آید.

در این موارد شما وقتی که مشاهده کنید می بینید امام علیه السلام حکم به تکلیف کرده است حکم الزامی کرده است یا نهی کرده است، حذر کرده است یا امر کرده است، این جا متوجه می شوید که این خارج از دایره اجرای اصول عملیه است. در مواردی شما می بینید که نه، این جا جای اجرای اصل است، حتی جای اجرای اصل هم نیست، یعنی همان مسئله اشتغال می خواهد بیاید غلبه کند، مانند مسئله طهارت و نجاسات خبثیه - یا در حدثیه هم همین

طور ولی بیشتر در خبثیه - وقتی که امام علیه السلام می رود برای تجدید وضو... - من یک دفعه برای شما عرض کردم - شما به حسب عقل عادی و عقل عرفی و قرائن و شواهد بخواهید نگاه کنید می توانید حکم قاطع بر تنجس و یا بر نجاست ثوب در این جا داشته باشید، شما در این جا می بیند امام علیه السلام می گوید که رطوبت شاید مال آن آب است و فلان که ریخته شده است؛ یعنی اگر ما بودیم و لولا این روایت از امام علیه السلام یکی از آن کسانی که حکم به نجاست به ثوب می کرد خود بنده طهرانی بودم، زیرا شواهد این را اقتضا می کند. مگر این که چشممان را ببندیم و بگوییم این جا عقلمان کار نمی کند، اما آن عقلی که سایر جاها کار می کرد این جا هم دارد کار می کند، حداقل از این رطوبتی که در این هست از ثلث آن نگوییم از ربع آن نگوییم این قدر آن که دیگر مسلم است، از کجا مسلم است؟ کاری ندارد آن موقع معلوم نبود الان معلوم است، لباس را بردار ببر در آزمایشگاه فرض کنید که در آن اسید اوریک پیدا می شود یا نه؟ در آب که دیگر اسید

اوریک نیست! امام می گوید نَبْر برای چه می خواهی
به آزمایشگاه ببری؟ برای چه می خواهی بفهمی؟ این
آن شمّ الفقاهه است که به مجتهد موارد جریان برائت
و حِلّ و طهارت و اینها را از لسان دلیل و از
موضوعات و موارد بخصوص برای او حاصل
می کند.

لذا در این جا در موقع احرام می گویند آقا این
جور شد، جواب می دهیم آقا برو پاک است به نفر
بعدی هم می گوئیم آقا برو پاک است، پاک است،
می گوید آقا من دیدم جواب می دهیم برو عوضی
دیدید چشمت را بمال! عوضی دیدی برو! چرا؟
چون بنای شارع در این گونه مسائل بر توقّف نیست!
بله یک وقتی با همین دو چشمت می بینی آن یک
مطلب دیگری دارد. یک وقتی نه چرا شارع یک
همچنین مسئله ای گفته است؟ چرا؟ چون نخواسته
مردم را درگیر این مسائل ظاهری بکند که در آن هزار
تا بدبختی و وسواس و اینها پیامد خواهد داشت و
پدر آنها را درخواهد آورد، نماز آنها را از بین می برد،
حج ایشان را از بین می برد، روزه ایشان را از بین

می برد، عبادت ایشان را از بین می برد، ذکر و حال و فکر و تفکر و همه اینها از بین می رود، شیخ بدبخت سر ظهر که اذان می گوید می رود دم حوض و ده دقیقه به غروب نماز ظهر و عصرش را می خواند. بنده خودم دیدم، بیخود نمی گویم شش ساعت سرحوض می ایستد در تابستان، هفت ساعت می ایستد که یک وضو بگیرد با این نماز خواندن و با این سخت گرفتن خود را به جهنم می بری. شارع می گوید آقا دو تا مشت یا یک لیوان بردار یکی به صورت و یکی به دستها برو به امان خدا، بعد بلند شو برو نماز بخوان، رو کن به آن طرف این نحوه فقه و دیانت را باید به مردم یاد داد، به این کیفیت باید یاد داد، آن جا که باید سفت بگیریم شل می گیریم و جان مردم را می شود مثل جان مارمولک و سوسک و اینها و آن جایی که باید شل بگیریم می گوئیم و لاالضالین نمازت خراب شد! عین از آن مخرج خود درنیامد! باید خیلی عین دقیق شود! این قدر که عین به قاف تبدیل شود! ح باید به خ تبدیل شود! من خودم دیدم بعضی از همین آقایان وقتی ح می گوید

اصلا خ می گویند الحمد! آقا حمد نداریم، حمد داریم خیلی غلیظ شد، روغنش آمده بالا، صفرا زیاد شده است، حمد داریم، الحمد لله، من دیدم بعضی ائمه جماعات مسجد حاء حمد را خ می گوید چنان می خواهد خدا را حمد کند که حمد او حمد در می آید عجیب می شود .

این مسئله در این جا بایستی که مورد توجه قرار بگیرد در یک همچین وضعیتی شما می بیند که شارع از محاذاة با میقات حرفی نزده است در حالتی که این جا مجرای اصل برائت است. این جا باید اصل اشتغال را انجام داد، قاعده اشتغال است، قاعده برائت نیست، این نکته جایی ذکر نشده است. پس تا این جا ما رسیدیم به این که تمام آن ادله ای را که فقها رضوان الله علیهم، بزرگان، نسبت به جواز کفایت احرام در محاذاة با میقات است لولا روایت عبدالله بن سنان، ادله اینها کفایت نمی کند. حالا فردا ببینیم که روایت عبدالله بن سنان را چه کنیم و با او چگونه برخورد کنیم و ببینیم که آیا می تواند این روایت مستمسک باشد با وجود این شواهد یا این که

این روایت در مورد خاص دیگر است.

تلمیذ: نظر شما در خصوص شغل صرافى چیست؟

استاد: اشکالی ظاهراً ندارد، ولی خوب نیست، شبهه دارد. به حسب ظاهر بخواهیم یک چیزى سمبل کنیم.

تلمیذ: آیا چون نمى توانند مسائل ربا را رعایت بکنند کراهت دارد این تعلیل درست است یا نه؟

استاد: نه! این که چون نمى توانند، اگر قرار باشد بر این که ربا باشد دیگر در این صورت «نمى توانند» معنا ندارد، خود کاغذ فى حد نفسه اعتبار ندارد. کاغذ این است این شما این قدرش را فرض کنید که ده تومان نمى خرید ولى همین که همین کاغذ امضایی مى آید زیر آن این کاغذ ده تومانی مى شود ده میلیون این به دلیل آن امضا است، خود کاغذ اعتبار ندارد، چه آن کاغذ دلار باشد یا اسکناس ما باشد، هیچ کاغذى اعتبار ندارد.

یا فرض کنید که جاهای دیگر باشد آن هم همان اعتبارى که دولت به این مى دهد و این را در معرض

داد و ستد درمی آورد حالا آن پشتمانه این اسکناس،
پشتمانه اگر مکیل و موزون باشد بر آن اساس این ربا
می شود. مثلا فرض کنید که طلا باشد، نقره باشد،
چنانچه اگر نفت باشد، کشورهایی که نفت خیز
هستند اینها مکیل و موزون است و بر آن اساس حکم
ربا جاری می شود، پشتمانه یعنی همین یعنی اگر
فرض کنید که طرف اسکناس را داد شخص مقابل
می گوید اگر این اسکناس نتوانست در اینجا قیمت
داشته باشد در مقابل آن نفت هست می گیریم
مصرف می کنیم؛ یعنی نفت را گذاشته مثل پشتمانه
در منزل خودش و بعد در ازای او و به مقدار می آید
اسکناس تولید می کند حالا اگر بیش از آن مقدار نفتی
که می تواند ارائه بدهد اسکناس تولید کرد یعنی
فرض کنید که در سال این این قدر میلیون بشکه
می تواند نفت استخراج کند ولی دو برابر آن اسکناس
تولید کرد نیم برابر آن می شود بدون پشتمانه یعنی
فرض کنید که اگر کل این اسکناس را دادند به کشور
دیگر این در مقابل این اسکناس به مقدار نیم آن توان
باز پس گیری دارد. یعنی آن فرض کنید که این قدر

اسکناس داده این قدر جنس به این کشور صادر کرده ولی در قبال این مقدار جنس نصفی را می‌تواند استیفاء کند نفت بگیرد نصف دیگر روی هوا رفته پس نصفی از این اعتبار ندارد این نسبت به امسال نسبت به سالهای بعد حکم خاص خودش را دارد این مسئله، مسئله پشتوانه است.

یک کشور پشتوانه نفت ندارد ولی طلا دارد یعنی می‌گوید این اسکناسی که می‌دهم این قدر طلا دارم یعنی اگر نتوانستم پول تو را پرداخت کنم بیا این قدر به تو طلا بدهم مثل همان مال‌الرهانه که شخص راهن آن مال‌الرهانه را می‌دهد به آن مرتهن و آن نگه می‌دارد اگر پولش را نتوانست بدهد آن شخص هم مالش را برمی‌دارد می‌فروشد و اضافه آن را به خود آن شخص برمی‌گرداند پس آن پولی که الان دارد به آن می‌دهد آن در قبال آن مال‌الرهانه‌ای است که الان در منزل دارد کشورهایی هستند که نه نفت دارند و نه طلا و نقره دارند پشتوانه آنها چیست؟ اینها دیگر چیزهای متفاوت است یا نیروی کار خودش پشتوانه می‌تواند باشد. یا فناوری‌های علمی می‌تواند پشتوانه

باشد. یا این که اصلاً موقعیت استراتژیک و جغرافیایی خود آن کشور می‌تواند باشد یعنی امنیت، خود امنیت خودش، الان می‌تواند ارزش پشتوانه‌ای داشته باشد. سابق این مسائل نبود ولی در شرایط امروزی خود امنیت کشوری، پشتوانه است برای افرادی که نگران هستند پولشان را کجا بگذارند، در این بانک بگذارند؟ فردا مردمش یکدفعه می‌آیند میدان اللؤلؤ که ما این مسئول را نمی‌خواهیم، آن‌جا بیایند بگذارید حکومتها معلوم است اینها همه سلاطین هستند و سلاطین جور هستند و سلطان هم سلطان است دیگر سلطان چه سلطان سابق چه سلطان فعلی هر دو سلطان هستند و از سلطنت می‌آید و از حکومت و حکمرانی و زور و کلک و حقه بازی و تقلب می‌آید دیگر. همه اینها سلطنت است دیگر.

آن‌جا بگذاریم شاید سرمایه تلف شود؟ لذا می‌گردند ببینند که کدام کشور به آن حرفها و وعده‌هایی که دولتش به مردم داده است عمل کرده است. هان این‌جا آن کشوری است که بر طبق قرائن

و شواهد جای امن است برویم آن جا پول را بگذاریم پس خود وجود امنیت می‌شود یکی از مسائل پشتوانه، پشتوانه پولی که می‌گذارند. مسائل دیگر است یکی از پشتوانه‌ها زور است، زور پشتوانه است قُدر هستیم گردنمان کلفت است دو دوتا شانزده است، می‌گوییم و می‌آییم جلو این هم پشتوانه است دیگر، این هم یک نوع. خود تفنگ خودش پشتوانه است بهترین پشتوانه! اصلاً هیچ پشتوانه‌ای به گردش نمی‌رسد از خدا بالاتر است! از پیغمبر بالاتر است! گلوله تفنگ! زور! دارید می‌بینید دیگر، آن آقای که تا به حال نعره مبارزه با امپریالیست او گوش دنیا را کر کرده بود، در همین کشورهای عربی، حالا نگاه کنید مردم را بمباران کرده، بابا اقلأً با گلوله بزن، چرا بمب می‌زنی به ایشان؟! همان طوری که صدام به شهرهای ما موشک می‌زد، مردم را تکه تکه می‌کرد مردم را بمب می‌زد، این دیگر چه وحشی بیابانی است؟ صد رحمت به بقیه، صد رحمت به بقیه، این که تا به حال مبارز با امپریالیسم و از این چیزها بوده است، مبارز

با امپریالیسم و رهبر جهان عرب و... یک قیافه
عجیب و غریبی دارد... الاغ رفته کشورهای دیگر
شتر راه انداخته... در خیابانهای هلند شتر آورده و
آن وقت شترها خیابان را متبرک می کردند این شترها
که راه می رفتند و می خواندند متبرک می کردند و
اهالی شهر گفتند بابا این وحشی از کجا آمده؟ ما این
جا آسایش نداریم، نه هوا و نه نظافت خیابان داریم.
ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را به جایی
رسیده است کار

که تاج کیان را کند آرزو تفو بر تو ای چرخ
گردون تفوا^۱

عجب این همان عرب شیر شتر خورده و
سوسمار خور حالا آمده می گوید من رئیس جمهور
نیستم که بروم، من رهبر هستم، رهبر که نمی رود،
خب دیگر این هم یک منطقی است! رهبر که
نمی رود، رهبر می ماند و همه مردم را می کشد! چه
اشکال دارد؟ گفته، همین ایشان گفته که بنده می مانم
و همه را می کشم، همه فدای ما! مسئله ای نیست!

^۱ فردوسی، شاهنامه

همین طور بوده دیگر از سابق این طور بوده حالا این آقا که اسمش همه جا به عنوان یک فرد مبارز با اسرائیل و با امریکا و با صهیونیست و با استکبار و اینها بود کارش به جایی رسیده - پس او هم این حرفها را بلد است - می گوید اینها عوامل خارج است! این مردم عوامل خارج اند! عوامل؟ پس تو این جا چکار می کردی جناب رهبر در این مدت که داشتی بر این مردم حکومت می کردی؟ این عوامل خارج از کجا درآمد؟ میلیونها میلیون عوامل خارجی مگر می شود؟

تلمیذ: گفته به همه مواد مخدر داده اند!

استاد: مواد مخدر داده اند به همه؟ خب تو این جا چکار می کردی؟ تو چه رهبری بودی؟ لابد تو هم بله، همان طور که بودی، تو هم مشغول بودی با همین عوامل خارجی! سرت با همین عوامل خارجی گرم بود! بله، معلوم می شود آقا اینها همه حرف است، ما داریم می زنیم، حرف است، در مقام عمل که بیاید بنده می شوم صدام. من با عمامه! آن بیچاره صدام عمامه نداشت، می شوم صدام و له می کنم

مردم را می‌رویم تا آخر بنده می‌شوم مغول!

چنگیز مغول در نیشابور آمد و گفت یک خانه در این نیشابور نباید بماند! ایستاد کنار شهر رفتند شروع کردند تخریب کردند روز دوم، روز سوم، چه کنیم گربه‌ها را گفت بگیرید و سر ببرید یعنی یک جاندار در نیشابور نباید باشد، صاف کرد، جو کاشت بعد حرکت کرد، من می‌شوم مغول چون آن مغول همین را داشت، پلاسمای او همین بود، گلبول سفید او همین بود، مثل ما بود گروه خون یا A مثبت بود یا O منفی بود یا AB و ... همین. گروه خونی با ما فرق نکرد نفس و نفس ایشان فرق نکرد، الان هم همین است ضد امپریالیسم خودمان را معرفی می‌کنیم ولی به جای آن مردم خودمان را بمباران می‌کنیم، صداقت نباید دربیاید، له می‌کنیم کسی هم نمی‌گذاریم برای تو حالا دیگر چقدر این وسط انصاف باشد و فلان و ...

آن یکی که در رفت و آن یکی که نمی‌دانم چه شد و این هم یک مسئله، پس مسئله امنیت خودش پشتوانه است. حالا اگر ارز یک مملکتی بر اساس

پشتوانهٔ مکیل و موزون باشد این ربا می‌شود و چون در این جا ما نمی‌دانیم ارزشها بر چه حسابی است و مخلوط از هم مکیل و موزون و غیر آن است در این جا شبههٔ مصداقیه می‌شود پس ربا قطعا هست بالاخره یک مقداری هست مثلا در آمریکا الحمدلله همه چیز دارد نفت که دارد استکبار است دیگر! نفت دارد همه نفتهای دنیا را در زیرزمین می‌گویند جمع کرده است برای خودش، یعنی همه نفتهای کشورها را... استکبار یعنی همین معنای استکبار همین است، همه نفتها را از زیر زمین با وسایل و تکنولوژی همه را کشیده دارد در چاه خودش پس این که نفت دارد، دیگر فرض کنید که طلا و نقره هم دارد، فرض کنید که مسئلهٔ امنیت، امنیت را بعید است، چون زدند برجهای او را انداختند و آن مسائل، اگر امنیت یکخرده در آن حرف باشد. ولی چیزهای دیگر نظیر فناوری و مسائل علمی و امثال ذلک و اینها چیزهایی است که نمی‌شود اینها را انکار کرد، هر چه باشد نمی‌شود اینها را انکار کرد، لذا اینها هم به عنوان پشتوانه می‌شود وقتی که این طور شد انسان می‌تواند

بگوید که قطعاً این ارزشها در این گونه کشورها در اکثر کشورها آمیخته‌ای است از ربا و غیر ربا لذا محل اشکال است.

تلمیذ: در مقابل خدماتی که به مردم می‌دهد، نمی‌تواند بگیرد؟ مثلاً فردی مغازه گرفته و کاسبی می‌کند.

استاد: بله این مقدارش، بله ما به التفاوت آن، ولی صحبت در این است فرض کنید که یک صراف اگر بخاطر خدمات است پس این پولهایی که می‌گیرد از کجا می‌آید؟ این صرافی که پول درمی‌آورد، این ثروتی که به دست می‌آورد زائد بر این مسائل و مؤونه است.

خیلی جالب است! در این وصیت امیرالمؤمنین جای جای این وصیت حضرت می‌فرماید عبرت بگیرید، عبرت بگیرید، نگاه به بقیه کنید عبرت بگیرید، نگاه کنید از اوضاع عبرت بگیرید، عجیب است وقتی انسان در یک حال و هوای دیگر است نمی‌فهمد، اصلاً نمی‌فهمد این مسئله را هر چه هم به او بگویند نمی‌فهمد، گیج است، نمی‌فهمد که بابا! آن

کسی که الان فرض کنید که به یک همچنین روزی افتاد... یعنی در همان زمان شاه واقعا کسی تصور می کرد که شاه برود یعنی با آن اقتداری که داشت با آن نفوذی که داشت با آن دستگاههایی که واقعا داشتند ما احتمال نمی دادیم ولی وقتی قرار بر این باشد که مشیت خدا بیاید، تو هم که از مشیت خدا خبر نداری که آیا می آید یا نمی آید، یا به عمر تو کفاف می دهد یا نه، به عمر تو کفاف نمی دهد بعد از آن را تو خبر نداری ولی وقتی مشیت خدا می آید آقا یک سال نشد دیگر به یک سال به یک سال طومار را در هم پیچید و این فرار کن و آن فرار کن و این بیا و چه بشود یکدفعه در یک شب همان شب چیز همه چیز زیر و رو شد و عوض شد اصلا همه چیز عوض شد.

من یادم است در وقتی که شاه فرار کرد از ایران رفته بود این رفقا که می آمدند گاهی نگران بودند که حالا این می رود دوباره برمی گردد، می خواهد چه شود، اوضاع چه شود، خلاصه یک مقداری تشویش و نگرانی داشتند - البته نگرانی ایشان هم بیخود بود

- یک روز خدمت مرحوم والد رضوان الله عليه نشسته بودیم و صحبت این شد که خب شاه رفته و حالا چه خواهد شد و می‌گویند دوباره می‌خواهد برگردد و می‌گویند اینها می‌خواهند زمینه را آماده کنند برای بازگشت او، ایشان عصایشان آن جا بود روی زمین ایشان گفتند که شاه رفت و دیگر برنخواهد گشت همچنین محکم و اگر بنخواهد برگردد با این عصا قلم پایش را خرد می‌کنیم آن جا دیگر همه خیال راحت دیگر گفتند این دیگر اصلا کلام را تمام کرد در آن یک اشاره‌ای بود بر این که اوضاع عوض خواهد شد. البته تصریح نکردند اشاره بود اوضاع عوض خواهد شد اگر برگردد با این عصا قلم پایش را خرد خواهم کرد.

ما باور نداریم تقدیر و اراده خدا را، ما باور نداریم کیفیت جریان مشیت خدا را، باور نداریم که همان که تا به حال با قدرت گلوله و بمب بر مردم حکومت می‌کرد اولین کسی است که فوراً ترس می‌آید در کله او و فرار می‌کند این را باور نداریم چرا؟ چون تفنگ دست ما است خیال کردیم جبرئیل

نوکر این تفنگ ما است! عزرائیل! بابا جان به اندازه یک پشه از تفنگ تو حساب نمی‌برد حالا تمام خلائق زمین و آسمان و ملائکه را همه را به یک تفنگ این قدری نگه داشته‌ای راست می‌گویی این تفنگ را بیانداز ببینم چند دقیقه این جا می‌ایستی؟ تفنگ را بیانداز، مگر نمی‌گویی مردم من را می‌خواهند جناب رهبران عرب؟ من خطابم به آنها است، مگر نمی‌گویید مردم ما را می‌خواهند؟ تفنگتان را بیاندازید، یا نه نخیر من تفنگ را برای امروز می‌خواستم برای این که مردم خودم را بکشم طیاره را که از فرانسه خریده بودم جناب رهبران و اینها آن طیاره‌ها اغلب مال فرانسه و اینها است آن طیاره با آن جایی نجات می‌دهد صلح و امان الحمدلله همه این طیاره‌ها در آشیانه‌های خودشان همه محفوظ ولی اگر مردم صدایشان درآید با همین‌ها تکه تکه‌شان می‌کنم ما طیاره برای مردم خریدیم با کشوری دعوا نداریم با جایی ما دعوا نداریم در صلح و آرامش هستیم و امنیت.

ما تقدیر خدا را نفهمیدیم از این گذشته اگر یک

در میلیون احتمال می دادیم شاه برود همان احتمال را
در مورد صدام می دادیم، او صد درجه بدتر از شاه
بود آن اقتداری که صدام داشت آن دیکتاتوری و
قساوتی که صدام داشت، کجا آن را شاه داشت؟
اصلا جانور عجیبی بود، جانوری بود برای خودش،
جانوری بود صدام، چیز عجیبی بود وقتی این
جریانات پیش آمده بود و امریکا خلاصه گیر داده
بود به این قضایا و اینها، من یک شب رفتم در فکر
که قضیه چیست؟ این بدبخت می گوید که ما بمب
اتم نداریم تو را به خدا بیایید نگاه کنید همه جا را
بگردید... یکدفعه به ذهنم آمد بابا پرونده این هم
بسته شده است بیچاره! خدا انداخته امریکا را به
جان این! بالا برود و پایین بیاید باید تشریفش را ببرد
آن نماینده بیچاره در سازمان ملل گفت بابا بیایید
بگردید... گفتند ما کاری نداریم شما بمب اتم
دارید! آقا دارید! آنها افتاده بودند روی خط آن تو
داری چشمت نمی بیند اگر حلالزاده بودی می دیدی
که چقدر از این نمی دانم فلان و از این حرفها شما
دارید دارید که دارید خداحافظ شما نانآن هم

گذاشت آمد بیرون داریم دیگر برای چه شما
ایستادید این جا داریم این پرونده بسته شده است
این مسئله را متأسفانه ما نمی بینیم که یک روز همین
سرب داغ کرده را به ما می خوراند این را ما نمی بینیم
غفلت برای ما پیدا می شود شهوت برای ما پیدا
می شود چشممان را می بندیم خلاصه بالا می رویم
پایین می آییم امیرالمؤمنین می گوید بابا نگاه کنید
عبرت بگیرید! آخر آدم عاقل دو درصد هم احتمال
بدهد ترتیب اثر می دهد عبرت بگیرید از شما
گنده ترها را کشاندند زمین، قوی تر از شماها را
بزرگتر از شما را چرا عبرت نمی گیرید؟

امام علیه السلام چیزهایی را می بیند که ما
نمی بینیم وقتی امام علیه السلام به زید بن علی
می فرمایند که این مردم تو را تنها می گذارند عبرت
نمی گیری از آن چه که برای اجدادت پیش آمد او در
جواب می گوید که ما امیدواریم که به مقصد خود
برسیم خب امام نیست دیگر و حالا اگر زید این مال
خودش را با چشم می دید قیام می کرد؟ قیام نمی کرد
دیگر ولی امام می بیند دیگر همین که لشکر کوفه بر

لشگر آن بنی مروان دارد غلبه می کند یکدفعه در
تعبیر داریم سهم من غیر رام یعنی تیر غیب به
اصطلاح از کجا آمد و کی زده بود مشخص نبود
شاید یکی همین طوری فرض کنید تیری زده بود و
می خواسته به کسی دیگر بزند و زید یکدفعه رفته
جلو و تیر می خورد به سرش تمام شد دیگر این را
امام دارد می بیند امام باقر علیه السلام این قضیه را
دارد می بیند ولی ما نمی بینیم مسائلی که یکدفعه
می آید وسط آن چهارچوبی که در ذهن ترسیم کردیم
همه چیز را به هم می ریزد آنها را امام دارد می بیند آن
نقاطی که می آید معادله را به هم می زند ما می گوئیم
عجب! آن اول امام آن عجب! را دارد می بیند تو آن
تعجب را نمی بینی می نشینی در ذهن خودت ترسیم
می کنی من این را دارم من آن را دارم فلانی دارم بابا
همین که تو این را داری فردا می شود دشمن تو خیلی
عجیب است برای خود بنده این قضیه خیلی اتفاق
افتاده است چندی پیش هم اتفاق افتاد یک بنده
خدایی که جزء فامیل ما بود و خیلی ابراز محبت و
لفت می نمود و می گفت شما هر چه بکنی خلاصه

روی من حساب کن در حرفه‌هایت و خلاصه سر یک مسئله که صددرصد آن در این مسئله دخیل بوده و مقصر بوده و فلان بوده است بخاطر این که موقعیت خودش برنخورد ما را متهم به آن کرد! عجب بابا این کار را تو کردی من چکار کردم من که اصلا روحم خبر ندارد به خاطر این که خودش آبرویش می‌رود و با ما گفت خدا حافظ شما! انگار نه انگار این قوم و خویش بوده نه ارتباط داشته نه رفیق بوده من هم گفتم آقا خدا خیرت بدهد، نمی‌دانم خدا عمرت بدهد، خدا چکار کند ولی تو را به خدا قسم دیگر نیا دیگر برو اصلا دیگر نمی‌خواهم بینم تو را الحمدلله یکی کمتر یک دردسر کمتر! این قضیه را که الان این جا این جور شد من از اول می‌دیدم نه این که ما نمی‌بینیم لذا اصلا تعجب می‌کنیم پس چرا این جور شد خیلی اوقات اتفاق می‌افتد که شخص بیخود می‌آید یکدفعه یک رفاقت سی ساله را به هم می‌زند بابا سی ساله چیزی نبوده که حالا می‌خواهید این را بهم بزنید حالا بر فرض من این کار را کردم یا نکردم حالا بیخود کردیم یا نکردیم تمام شد! اما او

می گوید نه قطع رابطه باید بشود! بچه‌ها دیگر حق ندارند به ما سلام کنند یک چیزهایی که از بچه‌های پنج ساله هم دیده نمی‌شود اینها چیست؟ اینها چیزهایی است که انسان باید عبرت بگیرد اینها مسائلی است که باید عبرت بگیرد باید بداند که این ارتباطات ارتباطات ناپایدار است. انسان باید به دنبال ارتباطات پایدار باشد اول این که همه چیز را از خدا ببیند و بعد هم این که ارتباط ارتباط پایدار باشد نه این چیزهای دنیا و انسان خودش را فریب بدهد و روی این مسائل سرمایه عمر و وجود بگذارد یکدفعه یک جوری شد سرمایه او از بین رفت باید همیشه جای خالی را نگه دارید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد